

اعدام ها را متوقف کنید

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

(عضو فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر)

دبیر کل سازمان ملل متحد، آقای بان کی مون، از دولتمردان ایران خواست اجرای مجازات اعدام را به حالت تعلیق درآورند، قانون مجازات اسلامی و قوانین مربوط به نوجوانان را با موازین بین المللی حقوق بشر سازگار کنند و مجازات های منع شده در حقوق بین الملل را کنار بگذارند.

بیانیه مطبوعاتی

۱۹ مهر ۱۳۹۱ (۱۰ اکتبر ۲۰۱۲)

اعدام ها را متوقف کنید؛

قوانین را با موازین بین المللی حقوق بشر سازگار کنید

– دبیر کل سازمان ملل

دبیر کل سازمان ملل متحد، آقای بان کی مون، از دولتمردان ایران خواست اجرای مجازات اعدام را به حالت تعلیق درآورند، قانون مجازات اسلامی و قوانین مربوط به نوجوانان را با موازین بین المللی حقوق بشر سازگار کنند و مجازات های منع شده در حقوق بین الملل را کنار بگذارند.

http://www.fidh.org/UNSG-Stop-executions-in-Iran-۱۲۲۶۷?var_mod=e=calcul

گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد، آقای بان کی مون، به مجمع عمومی درباره وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۲ (۱۴ مهر ۱۳۹۱) در دسترس عموم قرار گرفت. رسانه های عمومی و وبگاه های مختلف فارسی زبان در روزهای گذشته تنها به بخش کوچکی از این گزارش در باره فشار تحریم ها بر مردم عادی به حق توجه نشان داده اند، اما بخش اعظم این گزارش هنوز از توجه لازم برخوردار نشده است.

«فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر» و «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» در فروردین ۱۳۹۱ (آوریل ۲۰۱۲) گزارش مشترکی در باره مجازات اعدام، شامل توضیحاتی در باره قانون مجازات اسلامی و مقررات مربوط به محاربه و فساد روی زمین، جرایم جنسی، دینی و سنگسار؛ اعدام نوجوانان، اعدام های مخفی، اعدام افراد اقلیت های قومی و دینی و موارد دیگر در اختیار دبیر کل آقای بان کی مون قرار دادند. توضیحات بیشتر و اسنادی نیز در خرداد ماه ۱۳۹۱ (ژوئن ۲۰۱۲) ارائه شد. نشانه های بهره گیری از اطلاعات ارائه شده در گزارش اخیر ایشان آشکار است.

گزارش آقای بان کی مون دارای سرفصل های زیر است:

- شکنجه و مجازات های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز شامل شلاق و قطع عضو؛
- مجازات اعدام شامل اعدام در انظار عمومی؛
- اعدام مجرمان نوجوان؛
- حقوق زنان؛
- حقوق اقلیت ها؛
- آزادی گردهمایی مسالمت آمیز و شکل و آزادی عقیده و بیان؛
- حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛
- همکاری با کارشناسان بین المللی حقوق بشر و دفتر کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل؛
- نتیجه گیری و پیشنهادها.

در مقدمه این گزارش تاکید شده است: «پس از گزارش آخر دبیرکل سازمان ملل به شورای حقوق بشر {در ماه مارس ۲۰۱۲}، نقض حقوق بشر ادامه داشته است و به ویژه روزنامه نگاران، مدافعان حقوق بشر و فعالان حقوق زن را قربانی کرده است. کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل به ابراز نگرانی درباره شکنجه، قطع عضو، شلاق، استفاده رو به فزونی از مجازات اعدام (از جمله در انظار عمومی و علیه زندانیان سیاسی)، بازداشت خودسرانه و محاکمه ناعادلانه ادامه داده اند. آزادی بیان و گردهمایی محدود مانده است و رهبران اپوزیسیون از

فوریه ۲۰۱۱ (بهمن ۱۳۸۹) در حبس خانگی مانده‌اند. تبعیض علیه گروه‌های اقلیت ادامه یافته و در بعضی موارد به آزار و اذیت آن‌ها انجامیده است.»

مشروح گزارش ۱۹ صفحه ای دبیرکل موارد متعددی را در بر می‌گیرد. خلاصه این موارد از این قرار است:

- اجرای مجازات اعدام برای جرائمی که در حقوق بین‌المللی در ردیف مهم‌ترین جرایم - به ویژه جرایم مربوط به قاچاق مواد مخدر- به شمار نمی‌روند؛ اعدام بیش از ۶۰۰ نفر در سال ۲۰۱۱ و بیش از ۲۰۰ نفر در نیمه اول سال ۲۰۱۲؛ ادامه صدور حکم اعدام برای محاربه، فساد روی زمین، ارتداد و قاچاق مواد مخدر پس از محاکمه‌های بدون رعایت موازین قانونی؛ خطر اعدام فعالان کُرد؛ اعدام حداقل ۴۰ نفر در سال ۲۰۱۱ و ۳۰ نفر در نیمه اول ۲۰۱۲ در انظار عمومی با حضور کودکان؛

- قانون مجازات اسلامی تازه که هنوز برای اجرا ابلاغ نشده مجازات اعدام برای محاربه، فساد روی زمین، قاچاق مواد مخدر، تجاوز، قصاص و بعضی جرایم مستوجبِ حدود را حفظ کرده و امکان صدور مجازات سنگسار به اختیار قاضی بر اساس قانون شرع یا فتوا را باز گذاشته است. در عین حال، این قانون سن مسئولیت کیفری کودکان را تغییر نداده است؛ ماده ۹۰ آن امکان اعدام نوجوانان را باز گذاشته و مقرر می‌دارد که مجرمان نوجوان زیر ۱۸ سال در صورت ارتکاب جرایم مربوط به حدود و قصاص در صورتی در دادگاه به اعدام محکوم نمی‌شوند که در رشد و کمال عقل آنها شبهه وجود داشته باشد. «در سپتامبر ۲۰۱۱، علیرضا ملا سلطانی، ۱۷ ساله، در انظار عمومی اعدام شد.»

- بازداشت‌های طولانی، انفرادی و در انزوای کامل، مرگ زندانیان قومی در زیر شکنجه، محکومیت به کور کردن چشم، اجرای مجازات‌های بدنی مثل شلاق به ویژه در انظار عمومی؛

- نقض حقوق زنان از جمله تفکیک جنسی در دانشگاه‌ها؛ کاهش یا قطع پذیرش زنان در تعدادی از رشته‌های دانشگاهی؛ الزام به دریافت اجازه از پدر یا شوهر برای تحصیل در شهرهای دیگر؛ پیگرد و سرکوب فعالان زن از جمله شرکت‌کنندگان در اجلاس وضعیت زنان سال ۲۰۱۱ و فعالان کمپین یک میلیون امضا؛ ایرادهای قانون حمایت از خانواده که در دست تصویب است؛

- تبعیض علیه اقلیت‌های دینی، به ویژه پیروان آیین بهایی و

مسلمانان اهل سنت؛

• تبعیض علیه جوامع قومی به ویژه عرب ها، بلوچ ها و کُردها؛ اعدام تعدادی از فعالان عرب ایرانی به اتهام محاربه؛

• ممنوعیت پناهندگان افغانستانی از دسترسی به آموزش در ۲۰ رشته؛ محرومیت کودکان پناهندگان افغان از دریافت شناسنامه؛ ممنوعیت حضور افغان ها در پارک های عمومی و حتی سکونت در بعضی شهرها؛

• نگرانی از رد صلاحیت نامزدهای شرکت در انتخابات و اختیارات گسترده شورای نگهبان برای رد صلاحیت آنها؛ دخالت سپاه پاسداران در انتخابات؛

• ادامه حبس میرحسین موسوی و مهدی کروبی؛ لغو پروانه احزاب سیاسی و ممنوعیت گروه های سیاسی؛

• دستگیری تعداد زیادی از روزنامه نگاران، سینماگران و کارکنان رسانه ها پس از انتخابات سال ۱۳۸۸؛ زندانی بودن حداقل ۴۰ روزنامه نگار در آذر ۱۳۹۰ و دستگیری تعدادی دیگر در دی ماه ۱۳۹۰؛ فشارها و محدودیت های علیه ناشران؛

• سرکوب، دستگیری و شکنجه مدافعان حقوق بشر به ویژه وکلای دادگستری، روزنامه نگاران، فعالان دانشجویی و مخالفان تبعیض علیه زنان، و صدور حکم های سنگین علیه مدافعان حقوق بشر؛

• سرکوب، دستگیری، محکومیت و زندانی شدن فعالان کارگری که برای تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل فعالیت می کنند، از جمله سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران، سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، کانون معلمان، و نیز دستگیری ۶۰ نفر از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری؛ ممنوعیت برگزاری مراسم در روز اول ماه مه؛

• نابرابری ها در زمینه حقوق اقتصادی و اجتماعی، مثل آموزش، بهداشت، امید به زندگی، فقر و غیره به ویژه بین مناطق شهری و روستایی و در مناطقی مثل سیستان - بلوچستان، کردستان، کهگیلویه و بویر احمد، و لرستان در مقایسه با میزان متوسط کشور و شهرهایی مثل تهران و اصفهان؛

• فشار شدید تحریم های خارجی بر مردم عادی از جمله با بالا رفتن قیمت ها و ایجاد مشکلات انسانی در زمینه واردات مواد غذایی و

دارو؛

• عدم ورود گزارشگران و کارشناسان حقوق بشر به ایران از سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) و مخالفت جمهوری اسلامی با دادن اجازه ورود به این کارشناسان، به ویژه به گزارشگر ویژه حقوق بشر.

دبیرکل سازمان ملل در بخش پیشنهادهای دولتمردان جمهوری اسلامی را فراخواند تا:

□ قانون مجازات اسلامی و قوانین مربوط به نوجوانان را با موازین بین المللی حقوق بشر سازگار کنند؛ مجازات های منع شده در حقوق بین الملل را کنار بگذارند؛ و تا آن زمان اجرای مجازات اعدام را به حالت تعلیق درآورند؛

□ توصیه های سال ۲۰۱۱ کمیته حقوق بشر را به اجرا بگذارند؛ به کنوانسیون محو هرگونه تبعیض علیه زنان و کنوانسیون منع شکنجه، مجازات های ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز بپیوندند؛

□ با گزارشگر ویژه حقوق بشر همکاری و هرچه زودتر او را به ایران دعوت کنند؛ با دفتر کمیسر عالی حقوق بشر و دیگر نهادهای سازمان ملل برای ترویج حقوق بشر و حمایت از این حقوق همکاری کنند.

عبدالکریم لاهیجی، نایب رییس فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر و رییس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، امروز گفت: «دبیرکل سازمان ملل در گزارش مشروح خود بخشی از انبوه موارد نقض حقوق بشر در ایران را خاطر نشان کرده است. همچون گذشته، به کار گیری مجازات اعدام به ویژه برای جرایم غیرمهم یا جرایم ساختگی مثل محاربه و فساد روی زمین در مورد زندانیان سیاسی و فعالان حقوق قومی، اعدام نوجوانان، سرکوب اقلیت های دینی، سرکوب و آزار مدافعان حقوق بشر، فعالان سندیکایی و فعالان حقوق زنان و ده ها مورد دیگر جنبه های شاخص این گزارش را تشکیل می دهند. دولتمردان جمهوری اسلامی باید پیشنهادهای سال ۲۰۱۱ کمیته حقوق بشر و پیشنهادهای دبیر کل را به اجرا بگذارند و هر چه زودتر همکاری با کارشناسان حقوق بشر و گزارشگر ویژه را آغاز کنند.»

حذف سیاست

رامین کامران



آرمانشهری که سیاست زدایی شده باشد سودای رستگاری این جهانی را در سر پیروان میاندازد، شیرین ترین رؤیاست ولی به تلاخ ترین کابوس ختم میشود. واقعیت اجتناب ناپذیری که به این ترتیب از دیدنش روبرتایم با زشت ترین چهره اش به ما رخ خواهد نمود.

از آنجا که سخن گفتن از ضعفهای اپوزیسیون جزو مشغولیت های رایج است، من هم میخواهم چند کلمه در این باب بگویم زیرا تصور میکنم مدت مدیدی است که بین مدعیان مخالفت با نظام کنونی ایران نوعی سیاست گریزی پیدا شده که راه تأثیرگذاریشان را بر امور هر روز بیش از پیش میندود. ممکن است این سخن در وهله اول قدری عجیب جلوه کند، آنهم در شرایطی که همه ادعای سیاسی بودن و کار سیاسی کردن دارند. نشانه های این گرایش را که گاه تک تک مشاهده میشود و گاه همراه یکدیگر، میشمردم و توضیح میدهم.

حذف خشونت

خشونت امر مذمومی است و همه افراد بشر، لااقل آنهایی که طبیعی شمرده میشوند، از آن گریزانند. از ابتدای تاریخ یکی از دغدغه های عمده انسان و به عبارتی یکی از اهداف عمده تمدن، مهار ساختن خشونت بوده است و مبارزه با تأثیر ویران کننده ای که میتواند بر حیات اجتماعی بنهد. حوزه ای که این کوشش در آن انجام میگردد حوزه سیاست است. سیاست خشونت را مهار میسازد، البته از آنجا که خشونت جز به خود تراش نمیخورد، این کار مستلزم تهدید همیشگی و کاربرد گاه به گاه خشونت از طرف مرجع سیاسی است که به استفاده از آن مجاز است.

مخالفت با خشونت و تبلیغ مبارزه بدون خشونت در وهله اول به نظر نه تنها معقول و متمدنانه میاید، بلکه از بابت پایین آوردن هزینه مبارزه هم برای همگان جذاب است. شاهدیم داستانهایی هم که دائم راجع به گاندی و ماندلا و... میگویند یاور ترویج این روش شده.

ولی تبلیغ این فکر که مبارزه باید اصولاً بدون خشونت انجام پذیرد در حکم ترویج تصورات خطا راجع به سیاست و مبارزه است. حذف خشونت به سیاست ربطی ندارد. هدف سیاست مهار و اداره^۱ خشونت است نه حذف آن. فکری هم که بخواهد خشونت را از روی زمین حذف کند فکر سیاسی نیست، اخلاق - مذهبی است. دخالت دادنش در سیاست، مثل مورد امروز ما، در حکم ایجاد اغتشاش فکری است و به قهقرا راندن فکر سیاسی. تصور نمیکنم تعویض جمهوری اسلامی با جمهوری بودایی یا چیزی نظیر آن، پیشرفتی برای ما به حساب بیاید.

حذف اختلاف

مردم معمولاً مایلند در محیطی به دور از تشنج زندگی کنند و طبیعی است که سرشان برای دعوا درد نکند. دنیایی که در آن کسی با کسی اختلافی نداشته باشد، دنیای مطبوعی برای کار و زندگی است ولی همه به تجربه میدانیم که چنین چیزی موجود نیست. پیدایش اختلاف بین ابنای بشر اجتناب ناپذیر است و حل اختلافات کار سیاست، اول با مهار خشونت و سپس با ایجاد و تحکیم نهادها و روشهای حل مسالمت آمیز اختلاف. اگر میگویند دمکراسی بهترین نظام سیاسی است برای این است که بهترین روشی است که تا به حال برای این کار یافت شده است.

سودای جامعه ای خالی از اختلاف البته محترم است ولی باز هم ایده آلی اخلاقی - مذهبی است نه سیاسی. سیاست خود میدان تنش و محل اصلی بیان اختلافات است و البته کوشش برای حل معقول آنها. دنبال سیاست بی اختلاف رفتن یعنی بیرون رفتن از سیاست، نه یافتن راه حل معجزه آسایی که تا به حال به عقل کسی نرسیده بوده. این کوشش دائم برای حذف اختلاف و در نهایت تفاوتهای خانواده های سیاسی اپوزیسیون، که برخی تحت عنوان آشتی، به عنوان چاره^۲ پیروزی عرضه اش میکنند، کوششی است بی سرانجام و در نهایت نمیتواند صورتی غیر از نصایح کدخدا منشانه ای را بگیرد که امروز از چپ و راست و البته با واژگان مد روز میشنویم. پیروزی دمکراسی یعنی شکست دشمنان دمکراسی نه آشتی کنان همگانی. ندیدن این واقعیت باعث حذف اختلافات نخواهد شد؛ بر عکس، کسانی را که دل به این حرفها خوش کرده اند در برابر بروز اختلافاتی که در انکارشان میکوشند ولی به ناگاه بر سر راهشان سبز خواهد شد، خلع سلاح خواهد کرد. وحدت کلمه های قلبی همینطوری ختم میشود.

حذف قدرت

رابطه^۱ قدرت الزاماً مطبوع طبع همه نیست چون در حکم محدود ساختن آزادی فرد است و طبیعی است که حیاتی بری از هر رابطه^۱ قدرت برای همه کس جذاب است. ولی این تصور به جوامع موجود انسانی، چنانکه ما میشناسیم و تجربه میکنیم، ارتباطی ندارد. قدرت یکی از ابعاد حیات بشری است و مفهوم مرکزی سیاست هم هست. حذف روابط قدرت در جامعه ممکن نیست. سیاست درست کوشش در نفی رابطه^۱ قدرت نیست، در انتظام و ترتیب صحیح این پدیده است به شکلی که متکی بر عدالت باشد و بیشترین آزادی را برای همگان فراهم بیاورد. پشت کردن به این واقعیت طرح اندازی نیست، خیال پردازی است.

گاه از این سو و آن سو میشنویم که فرضاً باید رابطه^۱ قدرت وربیافتد و حکم قانون جایش را بگیرد. متأسفانه این نکته^۱ بدیهی در این میان فراموش میشود که قانون بیان حاکمیت است که بالاترین مرجع قدرت است و اصلاً اگر خود متکی به قدرت و در نهایت زور، نباشد، اصلاً ضمانت اجرا نخواهد داشت و گویی که نیست. دمکراسی یعنی رابطه^۱ معقول قدرت در چارچوب قانون. قانون و قدرت مابین هم که نیست هیچ، در دمکراسی حتماً ملازم هم است.

البته خیالپردازی هم جزئی است از اندیشه^۱ سیاسی و تصور انواع و اقسام آرمانشهر از قدیم الایام بین متفکران سابقه داشته است و به کار عرضه^۱ آزاد و بی قید اندیشه های آنان میآمده است. ولی این خیالپردازی ها را به جای طرح اجتماعی و سیاسی گرفتن و آنها را تحقق پذیر فرض کردن فقط نمونه ایست از تب زدگی ایدئولوژیک و حتماً راه به بهبود وضع جامعه نمیرد. واقع بینی شرط اول عمل سیاسی معقول است، داشتن ایده آل و دنبال کردن آن حتماً کار درستی است ولی نه به حدی که هر خیالی را تحقق پذیر فرض کنیم. نادیده گرفتن قدرت و اهمیت آن یعنی چشم بستن است بر منطق سیاست.

حذف دولت

دولت به معنایی که ما میشناسیم و محل تمرکز قدرت و اداره^۱ واحد سیاسی است، پدیده ایست متأخر و اداره^۱ بعد سیاسی حیات انسانها همیشه توسط این دستگاه انجام نشده، ولی دولت برترین وسیله ایست که برای این کار شناخته شده است. البته خیالبافی در این باب که اگر دولتی در کار نباشد آزادی به حد اعلی خواهد رسید و همه خواهند توانست بیشترین بهره را از آزادی فردی خود ببرند، کار آسانی است ولی در واقعیت ما به ازایی ندارد. حرفهایی که دستیابی به آزادی را صرفاً مشروط به کاهش یا حذف دخالت دولت میشمرد،

همانقدر که فراوان است بی ارزش هم هست. این داستانهایی هم که روز و شب بابت معجزات جامعه مدنی به گوش همه میخوانند و در آنها اصلاً بحثی از دولت به عنوان نهاد اصلی سیاسی و لزوم استفاده درست از آن برای اداره زندگانی جمعی نیست، در حکم افسانه است. منتها افسانه ای که سر بزرگها را گرم میکند و متأسفانه میتواند به راهی شان بکشد که به آزادیخواهی هیچ ارتباطی ندارد. افسانه از بین رفتن دولت که زمانی مارکسیستها در نهایت تاریخ قرارش داده بودند و وعده اش را میدادند، امروز از سوی برخی لیبرال ها تبلیغ میشود و نه فقط نشان میدهد که اجزای این و آن ایدئولوژی چه آسان دست به دست میشود، بلکه اینرا نیز خوب معلوم میکند که در این میان چپ و راست اصلاً با هم رودربایستی ندارند و همینقدر که پا به راه افراط گذاشتند حرف هم را خوب میفهمند.

حذف گذشته

سودای گرد هم آوردن همه مخالفان سیاسی برای از ریشه کندن نظام اسلامی تقریباً از همان روز پیدایش اپوزیسیون شکل گرفته است و از آنجا که بسیاری مانع اصلی این اتحاد را تنشها و دشمنی های تاریخ معاصر میدانند، به فراموشی سپردن این اختلافات چاره کار فرض میکنند. مبلغان این ترتیب عمل در صحنه سیاست ایران کم نیستند و مایلند همه را به سوی فراموش کردن گذشته سوق بدهند.

خیال رهایی از بار گذشته میتواند جذاب باشد، چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی. کشیدن این بار همیشه آسان نیست، چه چیز بهتر از پاک کردن همه حسابها و شروع دوباره؟ ولی گذشته نه فراموش کردنی است و نه حذف شدنی. گذشته جدای از ما نیست، جزئی از خود ماست. نه اینکه بدون گذشته نمیتوانیم کار سیاسی بکنیم، بدون گذشته اصلاً نمیتوانیم به معنای درستش، هویت سیاسی داشته باشیم. زیرا هر هویت سیاسی، روایتی، ولو ساده و ابتدایی، از تاریخ را هم در دل خود دارد و قوام گرفتنش بدون آن ممکن نیست. در گذشته زندگی کردن کار نادرستی است ولی بی گذشته زندگی کردن اصلاً ممکن نیست - چه در سیاست و چه در زندگانی خصوصی.

و در نهایت حذف سیاست

هر یک از این مضامینی که شمردم یکی از وجوه کوشش برای حذف مشکلات سیاسی است نه حل آنها. مشکلات مرکزی سیاست یا مقولاتی که امکان حل آنها را فراهم میآورد به این ترتیب از صورت مسئله حذف میگردد و

تصویری جذاب برای همه^۱ آنهایی که مایلند از این مشکلات بگریزند فراهم می‌آورد.

این توهم‌رهایی از سیاست ریشه‌ای مذهبی دارد، زیرا به تصاویر ایده‌آل جامعه^۲ آخرالزمان بیشتر شبیه است تا جامعه‌ای تاریخی و ممکن. ولی اینرا نیز باید اضافه کرد که زبان سخنانی که بدانها اشاره کردم، زبان کلاسیک و معمول مذهب نیست که برای همه آشنا و برای بسیاری زنده است، بلکه نسخه بدل آن است که تقدس زدایی شده.

گفتاری که در روزگار ما نقش‌پند و موعظه^۳ قدیم را بر عهده گرفته نوعی گفتار حقوق بشری است. حقوق بشر در مرز اخلاق و سیاست قرار دارد. از اولی جهانشمولی مطلق را دارد و از دومی حاجت به مرز و تمرکز و اداره^۴ قدرت را. بشریت واحد سیاسی نیست ولی تحقق حقوق افراد آن (چه طبیعی و چه موضوعه) در واحد سیاسی ممکن می‌گردد. بی دلیل نبود که انقلابیان فرانسه که اولین اعلامیه^۵ جهانی حقوق بشر را نوشتند، آنرا «اعلامیه^۶ جهانی حقوق بشر و شهروند» نام دادند. متأسفانه در بسیاری از گفتارهای حقوق بشری رایج این وجه دوم کمرنگ و گاه حذف شده است و دفاع از این حقوق به مرتبه^۷ نوعی موعظه^۸ اخلاقی تنزل یافته است.

از آنجا که حقوق بشر در دامان طبیعت تحقق یافتنی نیست و باید در چارچوب واحدی سیاسی و بالخصوص واحدی دمکراتیک و لیبرال، رعایت شود، از پذیرفتن منطق و محدودیت‌های سیاست هم ناگزیر است. در خلأ نمیتوان حقوق بشر داشت یا بی اعتنا به سیاست طالب اجرایش بود. حذف سیاست در نهایت حذف حقوق بشر هم هست.

نه پند اخلاقی و نه دفاع از حقوق بشر، هیچکدام محل ایراد نیست، هر دو بسیار با اهمیت است و مفید و لازم برای زندگانی اجتماعی. مشکل از این برمیخیزد که بعد سیاسی کار را فراموش کنیم و تصور کنیم که با زدن این حرفها از موضعی بالاتر از سیاست به جوامع بشری و مشکلات آنها مینگریم. در سنجیدن مشکلات موقعیت سیاسی انسان و در کوشش برای حل آنها، دیدگاهی بالاتر از سیاست وجود ندارد.

آرمانشهری که سیاست زدایی شده باشد سودای رستگاری این جهانی را در سر پیروان میان‌دازد، شیرین‌ترین رؤیاست ولی به تلاخ‌ترین کابوس ختم میشود. واقعیت اجتناب‌ناپذیری که به این ترتیب از دیدنش روبرتاییم با زشت‌ترین چهره اش به ما رخ خواهد نمود.

موج بلند بحران، ویژگی ها و پی آمدهای آن (۱)

تقی روزبه

خامنه ای و موقعیت او به عنوان خیمه نظام در برابر چالش های جدیدی قرار گرفته است: سیاست او مبنی بر تحمل و کنترل احمدی نژاد و برقراری آتش بس برای عبور حتی الامکان آرام از برزخ کنونی تا انتخابات جدید، به دلیل تشدید و تعمیق بحران زیرسؤال قرار گرفته است.

بحران در چند پرده:

پرده اول:

خامنه ای زمانی که تمام قد در پشت گزینش احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور قرار داشت، در پاسخ به نگرانی اهالی حوزه نسبت به عملکرد رئیس جمهور منتخب خود گفته بود، که با گزینش وی خیالش از جانب دو چیز راحت شده است: نخست حاکمیت دوگانه در قدرت و دیگری نسبت به دیدارها و گفتگوهای رئیس جمهور با مقامات سایر کشورها در سفرهایشان به خارج. هم او گفته بود که در دور گذشته وقتی رؤسای جمهوری به خارج سفر می کردند نگران بودم که در مذاکرات چه خواهند گفت و چه قرار و مدارهایی خواهند گذاشت ولی اکنون خیالم راحت است (نقل به معنا).

تحقق این دو سودا ماحصل آن چیزی بود که او مدعی بود با گزینش و بالا کشیدن احمدی نژاد بدست آورده است که البته در اصل چیزی جز سودای تمرکز قدرت بدستان خود نبود. و البته اقدام به تقلب انتخاباتی و سرکوب خشن جنبش در سال ۸۸ در قیاس با آن دستاوردها و حفظ آن ها، هزینه زیادی محسوب نمی شد. با این همه امروزه بنظر می رسد آن "دستاوردهای عظیم" به طور جدی به چالش گرفته شده اند و در

واقع عملا چیزی از آن ها باقی نمانده است و گوئی همه چیز دود شده و به هوارفته است. و اگر بخواهیم به نتیجه نهائی آن اشاره کنیم چیزی جز این که او به عنوان شر اصلی مستقیما در تیررس مردم قرار گرفته است و هیچ کس در عمل برای "مقام معظم" و خیمه نظام و فصل الخطابی او تره ای خرد نمی کند!

پرده دوم:

وقتی احمدی نژاد رخت آخرین سفر سالانه دوران ریاست جمهوری اش را برتن کرد و همراه با کاروانی پرشکوه تراز همیشه و سرشار از عده و عده - تا کورشود هرآن چشمی که یارای دیدنش را ندارد- عازم نیویورک شد، نگرانی در اردوی بیت رهبری و اصول گرایان و این که این بار چه بندی را در مذاکرات و صحبت های علنی و پشت پرده ممکن است آب بدهد، به اوج خود رسید. از همین رو رقبا درحالت آماده باش بسربرده و اقدامات و پاتک های کوناگونی را برای از کار انداختن و بی مقدار نشان دادن او در سلسله مراتب ساختار قدرت و ارسال سیگنال هائی به دولتمردان دیارفرنگ که مبادا ژست ها و سخنان او را جدی بگیرند طراحی و تدارک دیدند که یکی پس از دیگری به اجرا درآمدند. احمدی نژاد در مصاحبه ها و گفتگوهای خود حداقل سه نکته را باصراحت بیشتری خاطر نشان ساخته بود: آمادگی برای تعلیق غنی سازی ۲۰٪ بصورت گام بگام و تأکید بر نقش آمریکا در بحران هسته ای، ابراز تمایل به مذاکره دو طرفه و برقراری رابطه با دولت آمریکا، و بالأخره اقرار به تأثیر تحریم ها. او که زمانی می گفت "قطعنامه ها کاغذ پاره ای بیش نیستند و آنقدر قطعنامه بدهید تا قطعنامه دانتان پاره شود"، این بار سعی می کرد رام و مؤدب و مبادی به آداب دیپلماتیک عمل کند و از هولوکاست و نظایر آن سخنی به میان نیاورد.

رقبا حتی منتظر رجعت او نماندند و هم زمان از مجلس و روزنامه ها و مشاور عالی مقام رهبری همه و همه دست بکار شدند که تا با هجو او و برجسته کردن حاشیه ها و تمسخر شکوه و شوکت کاروان وی، این پیام را به قدرت های بزرگ رله کنند که مبادا سخنان وی را جدی بگیرند. کیهان در مطلبی پس از بازگشت وی نتیجه را موفقیت آمیز دانست و با شغف خاطر نشان ساخت هیچ کس او را جدی نگرفت! علاوه بر رله سیگنال های فوق، اقدامات عملی نظیر به جریان انداختن طرح سؤال از او در مجلس و عبور از خط قرمز او و دستگیری مشاورش درحالی که او صریحا تعرض به کابینه را خط قرمز خود دانسته بود اقدام کردند. هم زمانی بحران ارزی و اقتصادی (با فرود بهمن سقوط ارزش ریال و پی آمدهای آن) با سفر سالانه کاروان احمدی نژاد به نیویورک، فرصتی

فراهم ساخت که تخطئه احمدی نژاد و کارشکنی‌ها علیه او ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده و باوج خود برسد. هم‌چنین فرصتی فراهم ساخت تا حریفان با فرا افکنی کامل و "کی بود کی بود من نبودم"، خود را کنارکشیده و تمامی کاسه و کوزه‌های بحران را برسر او شکسته و وی را مقصر اصلی بحران معرفی نمایند. اگر زمانی خاتمی در مواجهه با پاتک‌های حریفان خود برای خالی کردن زیرپایش، از ایجاد هر نه روز یک بار بحران برای دولت خود سخن می‌گفت، ریتم ایجاد چنین بحران‌هایی برای احمدی نژاد در نیمه پایانی دوره دوم ریاست جمهوری اش رکورد اصلاح طلبان را شکسته و دارد شتاب هم می‌گیرد.

پرده سوم:

احمدی نژاد پس از ورود به ایران برآن شد که با تشکیل یک نشست مطبوعاتی گسترده با ضدحمله‌ای درخور، نسبت به حملات و فشارهای حریف که او را در بحبوحه بحران حاد ارزی به خیانت و عبور از خط قرمزها و وحد و مرزاختیارات خود و به بی‌کفایتی در مدیریت بحران متهم می‌کنند، پاسخ دندان شکنی بدهد.

در این نشست مطبوعاتی او علاوه بر نقش تحریم و فشارهای خارجی در بحران ارز و سقوط آزاد ارزش ریال، نقش سرحلقه‌ها و عوامل داخلی در بازار بورس (و بطورتلویحی رقبای تجاری پیشه خود و بی‌عملی دستگاه‌های نظارتی و...) را از عوامل مؤثر در این بحران معرفی کرد. او به سران قوای مقننه و قضائیه و شهردار تهران نیز حمله‌های نیش‌داری کرد. در این ضد حمله سپاه و خبرگزاری فارس و به نحو غیرمستقیم "مقام رهبری" نیز از تیررس حملات او مصون نماندند. او هم‌چنین ژست دفاع از زنان و آزادی مطبوعات را هم گرفت و مخالفت صریح خود با بستن روزنامه شرق را اعلام داشت (امری که نشان داد او حتی بر قلمرو اخص خود یعنی کابینه و بطور مشخص وزیر ارشاد که از آتش بیاران اصلی معرکه بستن روزنامه شرق بود، اتوریته‌ای ندارد). این رویکرد البته چراغ سبزی بود به رفسنجانی و حامیان او که در این یورش جدید اصول‌گرایان حریم وی نیز از گزند حمله آن‌ها در امان نماند. و از قضا گفتنی است که ارسال این سیگنال با پاسخ مثبت از آن سو نیز همراه بود؛ چنانکه دفاع سایت آفتاب نیوز از جنبه‌های مثبت سخنان احمدی نژاد و از پاسخ‌گویی وی به سؤال‌ها و انتقادهای، و یا دفاع کسانی چون زیبا کلام از جنبه‌های دموکراتیک مواضع احمدی نژاد شمه‌ای هستند از داد و ستدهای تازه‌ای که در بازار داغ سیاست در حال وقوع هستند. احمدی نژاد هم‌چنین ضدحمله خود را با دوهشدار همراه ساخت؛ نخست با چاشنی تهدید به استعفاء

در صورت افزایش فشارها و این که دشمن آشکارا دارد چنگ و دندان نشان می دهد. جنگ اقتصادی و نفت در جریان است. دولت در خط مقدم است و همه باید به کمک دولت بیایند و الآن زمان تسویه حساب نیست.

پرده چهارم:

واکنش رقبای اصول گرا و بازار یانی که از سیاست های اقتصادی و ارزی دولت ناخشنود بودند و آن را به بی کفایتی متهم می کردند و هیچ وعده امیدوارکننده ای در مورد بقول آن ها رونق کسب کار و بیرون آمدن از بحران ارز و سقوط آزاد ریال و رهائی از بی تکلیفی در شرایط نوسان قیمت ها (شرایطی که بسیاری معامله در آن را به قماربازی تشبیه می کنند) در سخنان احمدی نژاد نیافتند، به اعتصاب گسترده ای که در گذشته هم البته در مورد مخالفت با افزایش ارزش افزوده و کنترل دفاتر معاملاتشان شاهد آن بودیم مبادرت کردند. پیشتر یحیی آل اسحق از هیأت متلفه و رئیس افاق بازرگانی کنونی تهران و وزیر اسبق بازرگانی، بالحنی تند و تشبیه عرصه اقتصاد به میدان جنگ خواستار حالت فوق العاده و استعفای فرماندهان اقتصادی و کسانی که قادر به مدیریت و کنترل بحران نیستند و محاکمه سریع آن ها شده بود. مجلسیان و عمدتاً اصول گرایان سنتی نیز با حملات تند به دولت وی را متهم به فرافکنی و عبور از خط قرمزهای نظام کرده و نسبت به تکرار سرنوشت بنی صدر و اعلام بی کفایتی با و هشدار دادند. جالب است که عسکراولادی نیز در فردای اعتصاب بازار و تظاهرات در سخنانی مهم و غیرمنتظره ضمن حمایت از اعتراض بازاریان خواهان توجه سه قوه به خواست های آن ها شد. با این همه در مورد این اعتراضات باید گفت گرچه زدن جرقه اولیه توسط بازاریان صورت گرفت ، اما به سرعت از محدوده مطالبات و خواست های سازمان دهندگان اولیه فراتر رفت و دامنه آن به مشارکت ده ها هزار نفری و درگستره ای وسیع در مناطق و خیابان های مرکزی تهران و نیز رادیکالیزه شعارها منجر شد. بنظرمی رسد که چنین وضعیتی ناشی از پیوستن جوان ها و بیکاران و کاسب های باصطلاح سرپائی باشد که نشان دهنده جونا رضایتی جامعه و آمادگی اش برای شعله ور شدن اعتراضات گسترده است. البته حامیان سیاسی و مسئولین نهادهای صنفی بازار سعی کردند که بلافاصله اوضاع و حرکت را جمع و جور کنند و ضمن گفتگو با مقامات و انتقاد به سیاست های دولت به تخطئه عوامل و نیروهای خارج از بازار که با ورود به این حرکت تلاش کردند آن را به بیراهه ببرند پرداختند. اما آن چه در این جا بیشتر مد نظر است این است که بخش سنتی اصول گرایان و بویژه هیئت مؤتلفه و همراهانش در مقابله با

دولت از برگزاری چنین آکسیونی حمایت کردند. ضمن آن که باید اضافه کرد عسگراولادی در همین سخنان خود با مذاکره ایران و آمریکا و تعلیق هسته ای به مقابله برخاست تا مخالفت همه جانبه خود و هم سنگرانیش را با دولت به نمایش بگذارند.

ازسوی دیگر خامنه ای که با سکوت سنگین خویش ناظر این دوئل سیاسی بود، در آخرین بخش نمایشنامه به روی صحنه آمده و چون همیشه اعلام داشت که تسلیم و سازشی درکار نخواهد بود. هدف دشمن نفی استقلال کشور و نظام است و مسأله هیچ ربطی به این یا آن خطا ندارد. او هم چنین ابراز اطمینان کرد با تکیه بر اقتصاد مقاومتی و رشد درون زا و استعداد های داخلی این بار هم نظام از این گرده سخت عبور خواهد کرد.

خامنه ای و موقعیت او به عنوان خیمه نظام در برابر چالش های جدیدی قرار گرفته است: سیاست او مبنی بر تحمل و کنترل احمدی نژاد و برقراری آتش بس برای عبور حتی الامکان آرام از برزخ کنونی تا انتخابات جدید، به دلیل تشدید و تعمیق بحران زیر سؤال قرار گرفته است. اکنون حتی اطمینانی نیست که بتوان از دوره فترت و فلج سازی دولت، آن هم در شرایطی که از قضا نظام با بحران های حادی مواجه شده و هر روز آن مدیریت نیرومندی را می طلبد، به سلامتی گذشت. برخورد محتاطانه تر خامنه ای نسبت به احمدی نژاد، نه فقط بدین دلیل آن که پای او هم در این بحران عظیم بدلیل نقش او در بروی کار آوردن احمدی نژاد و حمایت فعال از سیاست او است، بلکه هم چنین بدان دلیل که صراحت بخشیدن بیش از حد به مخالفت با او دست و پای وی را در مورد گزینش رئیس قوه مجریه بعدی به مثابه کارگزار فرمانبر خود می بندد. به هر حال، تمامی تمهیدات وی برای کنترل منازعات درگیری جناح ها ، اعم از تذکرات مکرر و تشکیل کمیسیون و نظائر آن، از کنترل وی خارج شده و موقعیت او به عنوان فصل الخطاب پایان بخش، آشکارا به واژه بی معنایی تبدیل شده است، ضمن آن که او بیش از هر زمانی به عنوان مسئول مستقیم و اصلی همه نابسامانی ها در تیررس مردم و افکار عمومی داخل و خارج کشور قرار گرفته است. وقتی رفسنجانی می گوید تنها کسی که می تواند اوضاع را از این حالت به وضعیت طبیعی و اولیه برگرداند خامنه ای است، در واقع دارد به همین مسأله اشاره می کند.

سناریوی های سیاه:

الف- جناح اصول گرایان سنتی و نمایندگان سیاسی آن ها خیز بلندی را

برای تصاحب قوه مجریه برداشته اند. سودای تصرف این قوه درکناردوقوه دیگر که هم اکنون هم برآن تسلط دارند، رؤیای دیرینه آن ها به عنوان صاحبان اصلی و پدرخانواده "انقلاب" است.*. اما آن ها با وجود داشتن پایگاه گسترده تر-درمقایسه با رقبای خود- درمیان روحانیت و امام جمعه ها و بازاریان ومداحان و بقایای لایه های سنتی و مذهبی وکم آگاه تر جامعه، و بدرجاتی کمتر درمیان سپاه و دستگاه های امنیتی ... در برابر مدعیان اصول گرای افراطی و نظامی- امنیتی که قدرت فائقه را بدست دارند، قرار دارند. اینان طیف گسترده و رنگارنگی هستند از نیروهای نظامی- امنیتی، و بخش هایی از روحانیون افراطی که مجموعاً تحت حمایت بیت رهبری هستند. فعالیت سیاسی آن ها اکنون بیشتر زیر چترجبهه متحد اصول گرایان صورت می گیرد. گرچه این ها بودند که احمدی نژاد را به مقام ریاست جمهوری برکشیدند، اما بتدریج امتناع احمدی نژاد از فرامین و تبعیت محض آن ها و رهبری و بطورکلی شکست برنامه هایی که دولت با حمایت جناح افراطی پیش می برد، شکست و ناکامی مجموعه این طیف نیزمحسوب می شود و همین ناکامی است که جناح تاریک اندیش اصول گرایان موسوم به سنتی پراگماتیست را (که جناح رقیب آن را به عدم بصیرت درمقابل فتنه متهم می کند) و خود را کمتر از آن ها در برکشیدن احمدی نژاد مقصرمی داند ومدعی است که بدلیل تبعیت از خواست رهبری درکنار احمدی نژاد قرارگرفتند، به هوس تصاحب قوه مجریه انداخته است. با این وجود به موازات آن عامل متضاد دیگری، یعنی تشدید فضای جنگی و محاصره اقتصادی و دو قطبی شدن صف آرائی داخل و قدرت های خارج هم وجود دارد که موجب بازتولید موقعیت طیف نیروهای امنیتی- نظامی (و البته اقتصادی) درساخت قدرت و چنگ اندازی هرچه بیشتر در حوزه اقتصاد و سیاست توسط آن ها می شود. این که سنتزکشاکش این دو قطب مدعی اصول گرائی در توازن نیروی کنونی مشخص به چه بیانجامد به عوامل گوناگونی وابسته است که نمی توان در مورد آن ها بطورقطعی ابراز نظرکرد. آن چه که محرز است و تاجائی که به اراده این جناح برمی گردد، این جناح باین سادگی ها حاضر نخواهد شد که قدرت و امتیازات خود را از دست بدهد، ولی عوامل تشدید کننده بحران نیز می تواند به نوبه خود اراده آن ها را بخود مشروط سازد. در هرحال دراین بحث مشخص این دو طیف اصول گرایان علیرغم برخی تمایزات خود، پشت و روی یک سکه و تداوم تبلور سناریوی سیاهی هم اکنون حاکم محسوب می شوند. برخورد قاطع با دشمن، یکدست سازی قدرت و اعمال سیاست سرکوب و ایجاد فضای هرچه بسته تر برای خنثی کردن تحرکات دشمن و البته دراصل فوران نارضایتی عمومی، خطوط اصلی رویکرد آن ها را تشکیل می دهد. آن چه

به این جریان ویژگی های جدیدتری می دهد، تلاش برای تنیدن پيله و یا دیواربین خویش و جهان پیرامون است که خود را در تلاش های مذبحخانه و هذیان گونه اقتصاد مقاومتی و درون زا و فرهنگ و تکنیک و اینترنت ملی و پارازیت پراکنی، میلیتاریزاسیون جامعه، و بومی و اسلامی کردن دانش و فرهنگ تشکیل می دهد. بازگشت به وجوه هرچه ارتجاعی تر اسلام و ناکجا آبادی که ره به الگوهای چون کره شمالی می برد از خصایص عمده این سناریوی فوق سیاه است. خصایص که امروزه بطور کامل اوج گنبدی نظام را نمایندگی و پاسداری می کند.

ب- طیف دیگری از نیروهای متعلق به نظام ونه الزاما در قدرت را رویکردی تشکیل می دهد که پاسخ ازگونه دیگری به بحران می دهد: خطوط اصلی این برنامه از جمله توسط رفسنجانی بطور مکرر بازگوشده است و شامل تنش زدائی در مناسبات بین المللی، تشکیل دولت ملی و فضای بازسیاسی (از جمله انتخابات باصطلاح آزاد) و برخی مطالباتی چون آزادی زندانیان و.. است و در شیوه هم (علیرغم برخورد امنیتی رقیب) اساسا به چانه زنی و لابی گری در بالا و حرکت برمدار قانون اساسی پای بند هستند و با بسیج توده ای از نوع جنبش سبز و باصطلاح تحریک جامعه مدنی مرزبندی دارند. دو عامل مهم و جدید به عرض اندام این رویکرد اصلاح طلبانه و درون سیستمی بعد تازه ای بخشیده است: تشدید بی سابقه بحران اقتصادی و سیاسی و ناکامی رویکرد امنیتی- نظامی به آن ولاجرم خطرات رو بافزایشی که نظام را تهدید می کند، دوم و تحت این شرایط نزدیک شدن برنامه و واکنش سه طیف میانی یعنی حامیان رفسنجانی و احمدی نژاد (بخشی از اصول گرایان سابق) و بالأخره اصلاح طلبانی که پس از شکست جنبش سبز و مرزبندی با زیاده روی ها و ناپرهیزی های گذشته می کوشند که در چهارچوب باید و نبایدهای نظام حرکت کنند. البته جناح حاکم و بویژه اصول گرایان سنتی در تلاش اند که با افزایش فشار به آن ها و بستن نشریات و سایر امکاناتی که به آن ها اجازه عرض اندام و سربلندکردن می دهد، راه برآمد آن ها را مسدود سازند. دستگیری جوانفکر و حتی آن گونه که درخبرها آمده صدور محکومیت محمدرضا رحیمی معاون اول احمدی نژاد و خطر دستگیری عنقریب اش، و یا فرزندان رفسنجانی و بستن روزنامه شرق و... از جمله این اقدامات پیشگیرانه است.

ج- سناریوهای خارج از حاکمیت:

باین ترتیب تا آن جا که به نظام کنونی و گرایش های درونی آن برمی گردد، در پاسخ به بحران و عبور از گردنه های پیشارو بدون آن که بخواهیم تمایزات و گرایش های اخص هرکدام از طیف های درونی

هررویکرد را نادیده بگیریم، دو رویکرد اصلی در برابرهم صف آرائی کرده اند.

همانطورکه اشاره شد رویکرد حاکم در برخورد با بحران با وضعیت متناقض و متضادی مواجه است؛ از یکسو تشدید بحران همه جانبه و بویژه اقتصادی درحالی که مسؤلیت تصدی امور کشور دردستان اوست موجب تشدید بحران وشکاف های درونی و تضعیف آن می گردد، و ازسوی دیگر تشدید فضای دو قطبی اعم ازتهدیده های نظامی و محاصره اقتصادی و قحطی و کمبود و بطورکلی حرکت به سمت حالت فوق العاده امنیتی، مستمسکی برای حضور و بازتولید موقعیت آن می شود و این البته امری نیست که از دید وضع کنندگان تحریم و فشارهای خارجی پنهان باشد، با این همه بدلالی آن را بکارمی گیرند. بطور کلی می توان گفت که در درازمدت تشدید وخامت مؤلفه های بنیادی بحران تعیین کننده است و می تواند درصورت تداوم نهایتا عامل متضاد دیگر یعنی تقویت و بازتولید مواضع جناح امنیتی-نظامی-اقتصادی را تضعیف و چه بسا از درون متلاشی کند. اما صرفنظر از مصائب این دوره گذار برای مردم ایران، نکته مهم دیگر آن است که بنا به تجربه، سرنگونی یک سناریوی سیاه الزاما به معنی بهترشدن وضع ورهائی از نکبت کنونی نیست بلکه می تواند به انواع سناریوهای سیاه دیگری ره برد. صرفنظر از نمونه خود جمهوری اسلامی، تجربه عراق و افغانستان و اکنون سوریه درپیش روی ماست. بنابراین چگونگی فرایند سرنگونی وماهیت سناریوهای حاکم برآن نیز واجد اهمیت بسیاری است. درهمین رابطه بطور مثال می توان به تحریم های همه جانبه اقتصادی به عنوانی ابزاری برای تغییر و سرنگونی اشاره کرد؛ تحریم های فراگیراقتصادی هم چون داروئی است که عوارض جنبی آن بیش ازخواص مستقیم آن است ولاجرم بیش از تضعیف عامل بیماری خود بیمار را هدف قرار داده و تضعیف می کند. یعنی بجای تضعیف بنیان های وجودی رژیم، تأثیرات مخربی بر سیستم دفاعی مریض، سترون کردن خود باوری و شکوفائی مناسبات وهمبستگی انسانی و تقویت جامعه مدنی وارد می کند. و با دامن زدن به استیصال و روحیه دخیل بستن به هرکس و ناکس و هرناجی از گرد راه رسیده، راه عروج را بر عوامفربان و شارلان های از تراز جدید بازمی کند. دراین مورد گزارش اخیر بانکی مون، دبیرکلی که از قضا به محافظه کاری و نزدیکی به آمریکا و قدرت های بزرگ مشهوراست درمورد عواقب و پی آمدهای زیانبار به بارآمده تحریم ها، نظیر دسترسی مردم و کودکان ایرانی به نیازها و مایحتاج اولیه هم چون دارو، آن هم درشرایطی که هنوز چندماهی از سپری شدن موج جدید تحریم ها نگذشته است، بقدرکافی نگران کننده است. معنای

بکارگیری چنین اهرمی ضدانسانی و حقوق بشری که در ذات خویش متضمن جنایت علیه بشریت است و در تجربه عراق فقط نیم میلیون کودک را به مرگ کشاند، چیزی جز آن نیست که قدرت های غربی بدنبال اولویت هائی مهم تر و بزرگتر از اولویت های مردم ایران برای زیستن در آزادی و برابری و رفاه و آسایش است. وگرنه چگونه می توان تر و خشک را با هم سوزاند و آن را به عناوین مختلف توجیه کرد؟ توجیحات فراافکنانه امثال خانم کلینتون و مدافعان ایرانی آن ها، مبنی بر این که مسبب اصلی آن ها رژیم جمهوری اسلامی است، عذری بدتر از گناه است. چرا که چگونه می توان عملکرد یک رژیم تبه کار ضدانسانی را که با قدرت بیرحمانه سرکوب بر مردم حکم می راند و جان انسان ها برای ارزشی ندارد، مستمسکی برای ارتکاب جنایاتی مشابه، آنهم توسط مدعیانی که ادعای دفاع از دموکراسی و حقوق بشر ورد زبان نشان است، قرار داد؟ و باین بهانه مردمان تحت سلطه را از هردوسو تحت فشار مضاعف قرار داد؟ راست آن است که سیاست تحریم مردم ایران (والبته نه فقط ایران)، جز یک سیاست ماکیاولیستی تمام عیاری که در آن هدف بکارگیری هر وسیله ای را توجیه می کند، نیست. بی تردید مقابله با چنین سیاستی به درستی یکی از خطوط فاصل مهم سناریوهای سیاه و سفید است. در بخش بعدی به سناریوهای بیرون از حاکمیت و خود ویژگی بحران کنونی خواهیم پرداخت.

*- آن ها پدیده متناقضی هستند که از یک سو با واپسگرایی عمیق تفرهنگی و ضدیت تمام عیار با سکولاریسم و مدرنیسم در تمامی حوزه های اجتماعی بخصوص نسبت به زنان و جوانان و و جامعه عرفی و نیز با فضای باز سیاسی شناخته می شوند، و از سوی دیگر مدافع میدان دادن بیشتر به بخش خصوصی و اقتصاد تجاری- رانتی هستند و مخالف سیاست های مستضعف پناهی و توزیع یارانه ای احمدی نژاد، که آن را تقسیم فقر و یا بقول علی لاریجانی سیاست رابین هودی می نامند. انتقاد علی لاریجانی به پروژه هائی هم چون مسکن مهر و سیاست های پوپولیستی احمدی نژاد نیز در همین راستاست. البته این جریان با سرمایه داری باصطلاح آزاد و از نوع لیبرال هم بشدت مخالف بوده و آن را دست نشانده دشمن می داند. آن ها در عین حال ادعای اطاعت محض از منویات رهبری را دارند و تمامی تلاششان این است که او را همراه خود داشته باشند، هم چنان که تلاش هائی را برای جلب رضایت سپاه نیز به عمل می آورند. برخورد آن ها با جنبش سبز و یا رفسنجانی و یا رابطه با آمریکا در گذشته، همواره با رگه هائی از پراگماتیسم همراه بوده است.

یادمان پایه گذاری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) را گرامی داریم!

پنجاه سال پیش کوششهای چند ساله دانشجویان ایرانی در اروپا و ایالات متحده، سرانجام به ثمر رسید و دانشجویان ایران با تأسیس کنفدراسیون جهانی در شهر پاریس، با شرکت اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران، به اتحادیه ملی خود چون وسیله مبارزه اجتماعی و فرهنگی دست یافتند. چنانکه میدانید، امسال ما پنجاهمین سال پایه گذاری کنفدراسیون جهانی (اتحادیه ملی) را از سر می‌گذرانیم.

دوستان، اعضاء و کوشندگان کنفدراسیون جهانی،

پنجاه سال پیش کوششهای چند ساله دانشجویان ایرانی در اروپا و ایالات متحده، سرانجام به ثمر رسید و دانشجویان ایران با تأسیس کنفدراسیون جهانی در شهر پاریس، با شرکت اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران، به اتحادیه ملی خود چون وسیله مبارزه اجتماعی و فرهنگی دست یافتند. چنانکه میدانید، امسال ما پنجاهمین سال پایه گذاری کنفدراسیون جهانی (اتحادیه ملی) را از سر می‌گذرانیم. از همین رو، کمیته متشکل از مسؤولان و کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما با حمایت چندین تن از دبیران پیشین آن سازمان دست به ابتکار تدارک جشن یادبود تأسیس آن سازمان بی‌نظیر زده‌اند و تا کنون اقداماتی برای برگذاری جشنی فرهنگی-تاریخی به آن مناسبت انجام گرفته است.

اما موفقیت این جشن در گرو شرکت هرچه بیشتر یک یک کوشندگان

کنفدراسیون جهانی ماست، کسانی که طی آن دو دهی پر درد و اِلَم میهنمان همگی، دست اندر دست، در راه استقرار آزادی، دموکراسی، و حقوق بشر می‌کوشیدیم. همه می‌دانید که کنفدراسیون جهانی ما، از همان آغاز تأسیس، وظیفه‌ی خود دانست که به دفاع از آزادی‌های دموکراتیک در کشورِ کودتا زده و بلادیده‌ی ایران برخیزد. با توجه به اساسنامه‌ی دموکراتیک خود، کنفدراسیون جهانی ما به دفاع از همه‌ی زندانیان سیاسی، از هر گرایش و عقیده‌ای که بودند، بر می‌خاست.

کنفدراسیون جهانی ما در زمینه‌ی مناسبات درونی خود، به جرأت می‌توان گفت، برغم برخوردهای طبیعی که در هر اجتماعی هست، از نظر دموکراسی یکتا بود. هیچ کشور یا سازمان اجتماعی را، حتی در غرب، نمی‌توان یافت که در سلسله مراتب تشکیلاتی خود برای اقلیت حق شرکت در دستگاه‌های رهبری، از واحد محلی گرفته تا هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی، برقرار کرده باشد. شگفت اینجاست که جوانانی که از تجربه تلخ ۲۸ مرداد گذر کرده و زخم روحی برداشته بودند آموخته بودند که برای پایان دادن به دیکتاتوری، نفوذ گسترده‌ی امپریالیسم، و احقاق حق مردم بلادیده‌ی میهن هیچ راهی جز راه دموکراتیک و استقرار آزادی، و حقوق بشر وجود ندارد؛ بویژه، هرگاه زلزله‌ای زندگی ناچیز مردم فقیر کشور را ویران تر می‌کرد، کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما همواره آماده بودند سخت‌کوشانه با جمع آوری کمک‌های مالی و جز آن به یاری هم‌میهنان خود بشتابند، و حتی در مواردی با ارسال دارو و پزشکان هموطنان خود را تنها نگذارند.

آنان از آن تجربه‌ی دردناک آموخته بودند که برای تأمین دموکراسی در هر سطحی حق اقلیت در اداره‌ی امور رعایت شود و همکاری چنان باشد که همه‌ی اعضا و کوشندگان از جان و دل برای متحقق ساختن مصوبات کنگره و دستورالعمل‌های هیئت دبیران به فعالیت بپردازند.

ما اعضای کنفدراسیون جهانی می‌توانیم به خود ببالیم که نخستین سازمان اجتماعی در دنیا هستیم که با اتخاذ چنین روشی امر دموکراسی سازمانی را، برغم گرایش‌های طبیعی گوناگون در هر سازمان اجتماعی، و بویژه علیرغم گرایش مرسوم در میان ایرانیان به فردگرایی مطلق، همگی مصوبات کنگره‌ها و دستورالعمل‌های دبیران را به مورد اجرا درمی‌آوردیم. ما باید این ابتکار بی‌پیشینه در تاریخ دموکراسی را قدر نهمیم و بخاطر آن مَحْقانه به خود ببالیم.

کنفدراسیون جهانی ما یکی از نادرترین، ورنه نادرترین، اتحادیه‌های

ملی دانشجویی بود که در زمینه‌ی عملی با شوق و پشتکار، نه فقط از همه‌ی مبارزان داخل کشور، که همچنین از مبارزات خلق‌های دربند و ستمدیده، که برای رهایی خود از چنگ استعمار می‌رمزیدند، صمیمانه همدردی و پشتیبانی می‌کرد. برای نمونه، شایسته‌ی یادآوری است که کنفدراسیون جهانی ما، برغم امکانات محدود خویش، از کمک‌های عملی به ملت‌های ویتنام و فلسطین دریغ نمی‌کرد. نمایندگان کنفدراسیون جهانی ما در تمام کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی همواره حداکثر کوشش خود را به کار می‌بستند تا در برابر گرایش‌های نادرست و ارتجاعی قطعنامه‌های مؤثر در دفاع از مبارزات فلسطینیان و ویتنامیان به تصویب برسانند.

نمایندگان همین کنفدراسیون جهانی ما مداوماً می‌کوشیدند تا با روشنگری گسترده پیرامون دیکتاتوری نظامی پهلویان در کنگره‌های بین‌المللی قطعنامه‌های مؤثری، بویژه علیه کمک‌های نظامی از جانب دول بزرگ به آن حکومت به تصویب برسانند و آن‌ها را در جوامع بین‌المللی تبلیغ کند. بویژه کنفدراسیون جهانی ما سخت‌کوشانه توانست چهره‌ی پلید و دست‌های خونین ساواک را بر مردم جهان بشناساند.

برخلاف تبلیغات سودجویانی که بر موج انقلاب سوار شدند، هیچ گروه یا هیچ فردی به اندازه‌ی کنفدراسیون جهانی ما در شناساندن ماهیت ضد ملی و وابسته‌ی پهلوی به مردم ایران و جهان کوشا و مؤثر نبود.

شما می‌دانید و اسیران رژیم پهلوی، که کنفدراسیون جهانی ما از آنان دفاع می‌کرد، شهادت می‌دهند که مبارزات کنفدراسیون جهانی ما برای دفاع از آنان و رهایی ایشان از حکم اعدام، شکنجه، و بند زندان سخت کوشا بود. کنفدراسیون جهانی ما با اعزام وکلای مدافع، وکلای پارلمان‌های اروپایی و برخی روزنامه‌نگاران مترقی، نه تنها به دفاع از اسیران چنگ رژیم مشغول بود و با اعتصاب غذاهای طولانی، نمایش‌های خیابانی گسترده و مکرر اجازه نمی‌داد دستگاه ساواک رژیم پهلویان بتواند هرآنچه می‌خواست انجام دهد؛ کنفدراسیون جهانی ما توانست از اجرای احکام اعدام جلوگیری؛ شکنجه‌ها را تقلیل دهد یا قطع کند، و برخی زندانیان را آزاد سازد، و بدین وسیله خانواده‌های اسیران دستگاه سَدِ عِ شاه پهلوی را بر تخت شادی بنشانند.

کنفدراسیون جهانی ما با بردن آگاهی‌های اجتماعی به میان چند نسل از دانشجویان ایرانی تغییری کیفی در تقویت خواست دمکراسی در میان ملت ایران پدید آورد، و این دست‌آورد بس بزرگی است که باید آن را

قدر شناخت.

با شرکت خود در این جشن (پنجم ژانویه ۲۰۱۳) در فرانکفورت خاطره شکوهمند مبارزات کنفدراسیون را زنده کنیم.

امضاء کنندگان:

۱. حمید آزادی
۲. ابوتراب ابوترابی دبیر پیشین سازمان آمریکا
۳. فریدون اعلم دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۴. کورش افطسی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۵. دکتر محمد اقتداری
۶. جمشید اهورائیان
۷. امین بیات
۸. هوشنگ بیات
۹. دکتر منصور بیات زاده دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۱۰. فرامرز بیانی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۱۱. کیومرث ثریا
۱۲. حسن جداری دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۱۳. ناهید جعفر پور
۱۴. فریبرز جعفرپور
۱۵. هادی جفرودی
۱۶. دکتر مسعود جلیلی
۱۷. ناصر چگینی
۱۸. بهزاد حقیقی
۱۹. رضا خسروی

۲۰. دکتر پرویز داورپناه
۲۱. عبد□ کریم آبادی
۲۲. رضا دکنما
۲۳. دکتر کامبیز دولتشاهی
۲۴. محسن رضوانی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۲۵. محمود رفیع دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۲۶. پروفیسور (بازنشسته) خسرو شاکری دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۲۷. ناصر شیرازی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۲۸. منوچهر صالحی
۲۹. جعفر صدیق دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۳۰. مصطفی طاهری
۳۱. احمد طهماسبی
۳۲. اسد□ طیورچی دبیر پیشین فدراسیون آلمان.
۳۳. بهروز عارفی
۳۴. پروفیسور داود غلام آزاد دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۳۵. علی فراہت
۳۶. شاپور فلاح
۳۷. رستم فلاح
۳۸. سعید کاظمی
۳۹. منوچهر کشاورزی
۴۰. آذر کلانتر
۴۱. دکتر کامبیز مجیدیان

۴۲. نادر مجیدیان
۴۳. بهروز مرادی
۴۴. باقر مرتضوی
۴۵. پروفیسور محسن مسرت
۴۶. دکتر بهمن مقدم
۴۷. فریدون منتقمی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۴۸. سعید میرهادی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۴۹. رضا مهاجر
۵۰. شهین نراقی دبیر پیشین سازمان آمریکا
۵۱. شیریندخت نراقی دبیر پیشین فدراسیون ایتالیا
۵۲. هاسمیک نظریان
۵۳. پرویز نعمان دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
۵۴. دکتر بهمن نیرومند دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
- آدرس تماس برای افزودن اسامی به طومار بالا
- CISNU۵۰@gmail.com

دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام را گرامی داریم!

همبستگی برای حقوق بشر در ایران 

در جهان، پس از چین، جمهوری اسلامی ایران مقام دوم را در کشتار انسان‌ها بصورت مجازات اعدام دارا می‌باشد. این حکومت حیات خود

را با اعدام مقامات حکومتی گذشته آغاز کرد. آنها در بیدادگاه های چند دقیقه ای به مرگ محکوم و بی درنگ اعدام شدند. در ۳۴ سال حیات این حکومت، ماشین اعدامی که در پشت بام مدرسه رفاه و با نظارت مستقیم خمینی به کار افتاد، بیش از هزاران نفر از دگرانديشان و مردم عادی را بعنوان «محارب با خدا» و «مفسد فی الارض» با تیرباران، به دار آویختن و سنگسار در کام خود فروبرده است.

دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام است. نخستین بار در سال ۲۰۰۳ در اروپا این روز بعنوان اقدامی در دفاع از حرمت انسانی، «روز جهانی علیه اعدام» نامیده شد.

اعدام از دوران بربریت بعنوان نوعی انتقام گیری حاکمین متداول بوده و در دوران های بعد به آن لباس تنبیه مجرم برای جلوگیری از تکرار جرم هم پوشانند. همچنین در طول تاریخ، اعدام برای نابود کردن و ترساندن مخالفین حکومت ها بطور وسیع بکار رفته است. اعدام یکی از شنیع ترین اعمالی است که دولت ها علیه مجرمین انجام می دهند. به رغم تاکید و اصرار مدافعین این حرکت ضد انسانی، هیچ مدرک و دلیلی از تاثیرگذاری اعدام در کاهش جرایم موجود نیست. اعدام نه تنها موجب جلوگیری از جرم نشده، بلکه باعث تداوم و تشدید چرخه خشونت در جامعه است. در حقیقت، اعدام قتل انسانها بدست حکومت گران به نام "عدالت قضائی" است و بس.

در جهان، پس از چین، جمهوری اسلامی ایران مقام دوم را در کشتار انسان ها بصورت مجازات اعدام دارا می باشد. این حکومت حیات خود را

با اعدام مقامات حکومتی گذشته آغاز کرد. آنها در بیدادگاه های چند دقیقه ای به مرگ محکوم و بی درنگ اعدام شدند. در ۳۴ سال حیات این حکومت، ماشین اعدامی که در پشت بام مدرسه رفاه و با نظارت مستقیم خمینی به کار افتاد، بیش از هزاران نفر از دگرانديشان و مردم عادی را بعنوان «محارب با خدا» و «مفسد فی الارض» با تیرباران، به دار آویختن و سنگسار در کام خود فروبرده است. طبق آمار سازمان عفو بین الملل در طی سال ۲۰۱۱ تعداد ۳۶۰ نفر رسماً و ۲۷۴ نفر اعلام نشده و در مجموع ۶۳۴ نفر در ایران اعدام شده اند. اضافه بر آن، صدور دستِ کم ۱۵۶ حکم تازه اعدام رسماً تایید شده است. در میان محکومین و اعدام شدگان تعدادی کودک که کمتر از ۱۸ سال داشتند گزارش شده است که از جمله آنان می توان از شایان

امیدی، علیرضا ملاسلطانی و دو نوجوان دیگر در بندرعباس نام برد.

جمهوری اسلامی ایران در اعدام نوجوانان زیر ۱۸ سال یکی از خون خوارترین رژیم های عصر کنونی می باشد. در قوانین قضایی جمهوری اسلامی معیار سنی برای اعدام وجود ندارد.

جمهوری اسلامی ایران از اعدام بعنوان یکی از اصلی ترین حربه ها علیه مخالفین سیاسی خود بهره برداری کرده و می کند. فقط در طی تابستان ۶۷، بیش از ۴۰۰۰ نفر از زندانیان سیاسی ایران پس از چند دقیقه حضور در برابر «هیئت های تفتیش عقاید»، به چوبه های دار آویخته شدند. از نظر کشتار دگراندیشان، حکومت اسلامی ایران مقام نخست را در عصر کنونی داراست.

ما به مناسبت فرارسیدن دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام، بار دیگر خواستار لغو اعدام و قوانین قصاص، در ایران برای همیشه هستیم و تاکید می کنیم که تمام مجرمین کیفری محکوم به اعدام باید دوباره در دادگاه های عادلانه محاکمه شوند و مجازاتی انسانی و مطابق با آخرین یافته های علوم انسانی و جامعه شناسی و هم چنین متناسب با جرم مرتکب شده برای آنها در نظر گرفته شود.

ما خواستار توقف ماشین کشتار دگر اندیشان در ایران بوده و از تمام سازمان ها، گروه ها و شخصیت های جهانی می خواهیم از این خواست بحق و انسانی ما حمایت کنند.

ما خواستار آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم.

ما خواستار لغو احکام جاری اعدام همه زندانیان سیاسی از جمله: رشید آخکندی، منصور آروند، جابر آلبوشوکه، مختار آلبوشوکه، عبدالرضا امیر خنافره، شریفی امیر معاوی، سید سامی حسینی، غلامرضا خسروی سوادجانی، سمکو خورشیدی، هادی راشدی، انور رستمی، عبدالوهاب ریگی، مهر الله ریگی، حبیب ریگی نژاد، عبدالغنی زنگی زهی، هوشنگ رضایی، عبدالله سروریان، مصطفی سلیمی، نوید شجاعی، هاشم شعبانی نژاد، عبدالرحیم صحرازهی، شهاب عباسی، غازی عباسی، رحمان عساکره، محمد علی عموری، ابراهیم عیسی پور، عبد الرضا قنبری، حبیب الله گلپری پور، حبیب الله لطیفی، عبدالامیر مجدمی، عزیز محمدزاده، سید جمال محمدی، زانیار مرادی، لقمان مرادی، شیرکو معارفی، بختیار معماری، سیروان نژاوی، علی نعیمی، سلمان میایی، خواستار اعتراض مجامع بین المللی به این قوانین ضد انسانی

در جمهوری اسلامی هستیم. ما تمام نهادهای حقوق بشری را در حمایت از این خواسته ها، به کمپین جهانی علیه اعدام دعوت میکنیم.

همبستگی برای حقوق بشر در ایران

امضا کنندگان:

اتحاد برای ایران - بلژیک

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - آمریکای شمالی

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - نیویورک

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - لوس آنجلس

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - واشنگتن

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - شیکاگو

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - اورنج کانتی
کالیفرنیا

اروپرس - بلژیک

انجمن حقوق بشر و دموکراسی - هامبورگ

انجمن همبستگی ایرانیان - دالاس

انجمن حقوق بشر جنوب کالیفرنیا

کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی - پاریس

بنیاد اسمائیل خوئی - آتلانتا

حامیان مادران پارک لاله - لوس آنجلس/ ولی

حامیان مادران پارک لاله - دورتموند

حامیان مادران پارک لاله - ژنو

حامیان مادران پارک لاله - ایتالیا

حامیان مادران پارک لاله - کلن

کانون ایران آزاد

کانون حقوق بشر سیمرغ – دورتموند

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران – اتریش

جمعیت دفاع از حقوق مردم ایران – اتریش

جنبش سبز کاردیف – انگلیس

جنبش سبز لندن – انگلیس

جنبش آذربایجان

برای پشتیبانی از این حرکت با ایمیل زیر تماس بگیرید

free.iran.for.all.iranians@gmail.com

یاد یاران، یاد هم بندیان یاد باد – ۴

فریبا مرزبان



به محوطه باز زندان که رسیدیم به ما گفتند چشم بندهایمان را بر داریم. چشم بندم را بالا زدیم. یکباره خود را بالای جسد گروهی دیدم که فکر می‌کنم حدود 16-15 نفر بودند. تحمل صحنه برایم دشوار بود. نمی‌توانستم باور کنم. عده ای را کشته و ما را برای تماشای جسد‌ها انتخاب کرده بودند.

” همیشه چهره تو را در پشت میله‌ها می‌بینم ” (۱)

یاد یاران سلسله خاطراتی است از رفقا و دوستان هم رزم ، همراه و هم بندیانم که پیرو فرمان آیت الله « خمینی» در دهه سیاه شصت خورشیدی به جوخه های اعدام و حلقه های دار سپرده شدند. طبق این فرمان، -چماقداران حزب الهی با هدایت مستقیم عناصر کلیدی نظام و

همراهی و حمایت ماموران کمیته ها، سپاه پاسداران، اطلاعات، دادستانی، قوه قضاییه و گروه های مختلف ضربت- از انجام هیچ جنایتی ابااء نکردند. در این میان جوانان و نوجوانان بسیاری بازداشت، شکنجه و اعدام شدند. و به دلیل حرفه ای بودن جنایات رخ داده، وسعت کشتار تا به امروز معین نشده است.

بهمن ماه بود. ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ بود. با دوستان نزدیکم قرار گذاشته بودم به مناسبت سال روز « حماسه خونین سیاهکل » جشنی برگزار کنیم و یاد رفقایمان را گرامی بداریم. من در اتاق شماره ۷ بند ۲۴۶ طبقه پایین در زندان اوین بودم. اتاق ما شلوغ ترین و پرجمعیت ترین اتاق بند بود. ۱۳۰ نفر بودیم. صبح، تلویزیون را روشن کردیم. اخبار ساعت ۸ حکایت از اوجگیری دستگیریها، درگیریها و شهادت های خیابانی داشت. بند بهم ریخته بود. سر و صدا و تردد پیاپی نگهبانان دیده می شد. کارگران آشپزخانه زندان کار نمی کردند و از صبحانه خبری نبود. سر و صدا و هیاهو در میان زندانیان هم به چشم می خورد. توابعان خوشحال بودند و بطور مرتب به سر بند می رفتند و با سر و صدا و شادی باز می گشتند. (۲) شایعات و اخباری به نقل از نگهبانها در بند پیچیده بود. هیچیک از زندانیان به انجام امور و کارهای روزمره خود نپرداخته بودند. ما همچنان در اتاق به انتظار دریافت خبر بودیم.

ناگاه راحله، سرنگهبان بند، چادر به سر شتابزده وارد اتاق شد و مقابل منیژه البرزی که زیر حکمی بود ایستاد و گفت: چادرت را سر کن، چشم بند بزن و بیا. (۳)

بعد چرخی در اتاق زد و رو به من کرد و گفت: تو، تو هم چادرت را سر کن و بیا.

او رفت. من و منیژه چادر سر کردیم، چشم بندهایمان را که عبارت از یک روسری تا شده بود بستیم و دست در دست هم تا جلو دفتر بند رفتیم. مدتی طول کشید تا راحله آمد و ما را همراه تعدادی زندانی دیگر که انتخاب کرده بود از بند بیرون برد. ما به یک صف شده بودیم و نمی دانستیم به کجا می رویم.

مدت زیادی از بازداشت « منیژه البرزی » نمی گذشت. روزی که توسط نمایندگان خدا بر روی زمین دستگیر شده بود بشدت شکنجه دیده بود و سپس او را به اتاق ما در بند منتقل کرده بودند. از شدت ضربات کابل با پاهای متورم و باندپیچی شده به بند آمد. متهم شعبه هفت

زندان اوین بود؛ بازپرسان این شعبه در میان شعبی که متهمان مذهبی را بازجویی می کردند به سختگیرترین و خشن ترین بازجویان اوین معروف بود.

مدتی پیاده روی کردیم؛ به محوطه باز زندان که رسیدیم به ما گفتند چشم بندهایمان را بر داریم. چشم بندم را بالا زدم. یکباره خود را بالای جسد گروهی دیدم که فکر می کنم حدود ۱۶- ۱۵ نفر بودند. تحمل صحنه برایم دشوار بود. نمی توانستم باور کنم. عده ای را کشته و ما را برای تماشای جسدها انتخاب کرده بودند. جسدها متعلق به سران مجاهدین بود. نام هرکدام روی تکه مقوایی نوشته شده و بر سینه شان چسبیده بود. این افراد به وسیله مجاهدین تواب شناسایی شده بودند.

بین جنازه ها، موسی خیابانی بود و محافظش که شباهت بسیاری به او داشت. اصلاح صورت، آرایش مو و لباسشان (از جنس جین) مثل هم بود. یک تیر به قلب خیابانی اصابت کرده و او برای همیشه آرمیده بود. تیری هم به قلب بدل او خورده بود. جنازه بدلش را در زیر پاهای او قرار داده بودند.

آذر رضایی، همسر موسی خیابانی، که ۷ ماهه بار دار بود، اشرف ربیعی، همسر اول مسعود رجوی و دیگر زنان، که نام آنها را از خاطر برده ام، با جویدن کپسول سیانور مرده بودند. بر اساس گزارش دادستانی، بقیه مردان گروه حین فرار بر اثر تیراندازی کشته شده بودند. همچنان که به جنازه ها می نگریستم، به منیژه گفتم: باور نمی کنم. تو باور می کنی؟

او جوابی نداد. واقعه تلخ بود، تلخ.

لاجوردی، جلال اوین، گهگاه برای تظاهر و ریا کودک خردسال مسعود رجوی را که از آن حادثه جان سالم به در برده بود در آغوش می گرفت تا نشان دهد نسبت به او دارای عاطفه پدری است. معنای عاطفه برای او همین بود که کودکی را لحظه ای در آغوش بگیرد تا دوربینهای تبلیغاتی رژیم از او فیلم تهیه کنند و آن فیلم از تلویزیون سراسری پخش شود. برای او اهمیت نداشت که در آن لحظات شوم، پسرک خردسال چه دیده بود و در آن شلوغی و تیر اندازی، چه بر سرش رفته بود؟ او کودک را بر بالای جنازه مادرش نگاه داشته بود، بدون آن که بداند در درون کودک با دیدن جنازه مادرش بر روی زمین چه می گذرد. عاطفه او متظاهرانه و فقط جلو دوربین بود. او لحظه ای دیگر گروه گروه زندانیان را به جوخه اعدام می سپرد و ما در هفته دو شب

تیرهای خلاص را می شماردیم. در این موجود کمترین ترحم و عاطفه دیده نمی شد. کشتار، شکنجه، تهدید، ارباب و اعدام تراوش یافته از افکار و شخصیت او بود. نوع کردار او بر هیچ زندانی پوشیده نبود.

بیش از نیم ساعت ما را بر بالای جنازه ها رها کردند و خود مسلحانه از پشت سر مراقب ما بودند. من خسته بودم و نمی توانستم به ایستم. نشستم روی زمین که برف زمستانی آن را پوشانده بود. تحمل نگاه کردن به جنازه ها را نداشتم. منیژه به من نگاه می کرد. پس از مدتی که گروه جدیدی را برای تماشا آوردند، خواستند چشم بندهایمان را ببندیم و سپس ما را دوان دوان به سوی بند باز گردانند.

حالم گرفته بود. احساس می کردم ناخوش هستم. به بند که باز گشتم، همانند زمان رفتن شلوغ بود. سر و صدا همه جای بند شنیده می شد. در راهرو که بودم، پوران که مجاهد بود به همراه چند نفر دیگر به نزد آمد.

او پرسید: درست است که خیابانی و سایرین کشته شده اند؟

به آهستگی سرم را به علامت تأیید تکان دادم. در بند جای خلوتی نبود تا لحظه ای تنها بنشینم و در باره آنچه دیده بودم و آنچه بر ما می رفت فکر کنم. در فرصتی که به دست آوردم، آنچه را که مشاهده کرده بودم برای دوستانم تعریف کردم و توضیح دادم که دادستانی ادعا دارد خیابانی و دیگران به هنگام فرار هدف گلوله قرار گرفته اند. ولی من دیدم که زنان همراه آنان با مصرف کپسول سیانور به زندگی خود خاتمه داده بودند. با دیدن جنازه ها برای من سئوالاتی پیش آمده بود. مثلاً این که چرا همه مردان گروه فقط یک گلوله به قلبشان خورده و هیچ گلوله ای هدر نشده یا به عضو دیگری از بدن آنها اصابت نکرده بود؟ اگر آنها در خیابان کشته شده بودند، چرا پوشش گرم به تن نداشتند؟ چرا به آمار کشته یا زخمی شدگان سپاه اشاره ای نمی شد؟ (۴)

حدس می زدم که مردان هم، همچون زنان، سیانور مصرف کرده بودند تا به چنگال دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی گرفتار نشوند، زیرا می دانستند که پس از دستگیری چه چیزی در انتظار آنهاست. عمال رژیم پس از دست یافتن به اجساد، برای نشان دادن قدرت نیروهای مسلح خود، قلب قربانیان را هدف یک گلوله قرار داده بودند. البته این استنباط من بود و دور از واقعیت هم نمی تواند باشد.

از شواهد معلوم بود که خانه آنها از مدتها پیش تحت نظر و محاصره

سپاه پاسداران و سازمان اطلاعات بود. شایعه دیگری که به وسیله رژیم جمهوری اسلامی در آن موقع قوت گرفته بود این بود که در آن روز خاص، خیابانی و همراهانش قصد اعلام مخالفت با مواضع رجوی را داشته و به نوعی صحبت از انشعاب درون سازمان مجاهدین کرده بودند.

همزمان با این درگیری، گروه دیگری که قصد تصرف ساختمان تلویزیون را داشتند دستگیر شدند. جمهوری اسلامی تعدادی زندانی را که در ارتباط با این واقعه نبودند و ۲ یا ۳ ماه از دستگیر شدنشان می گذشت به این ماجرا مرتبط ساخت و همزمان اسامیشان را اعلام کرد. این واقعه همه چیز را به هم ریخته بود. زندانیان در بند با نایابوری ساعات روز را سپری می کردند. منتظر زمان پخش اخبار بودیم. برای من هیچ تصویر جالب و تماشایی نبود، چون همه چیز را به چشم دیده بودم. هنگام پخش اخبار همه زندانیان به سوی اتاق می دویدند. سکوت، بند پر ازدحام و شلوغ ما را در برگرفته بود.

مجموع اخبار آن روز و شب در پخش این خبر خلاصه می شد. همراه با پخش تفسیرهایی در این رابطه، چهره لاجوردی دژخیم مرتب در صحنه تلویزیون ظاهر می شد. اخبار حاکی از کشف چندین خانه تیمی و دستگیری افراد آن بود. دست اندرکاران رژیم خبر را بزرگتر و شلوغتر می کردند تا هم قدرت نمایی کنند و هم بگویند که خداوند حافظ اسلام و شکنجه و شکنجه گران است! شنیدم که آن افراد به واسطه همکاری یکی از اعضاء مجاهدین لو رفته بودند.

تفسیر سیاسی تلویزیون آن شب در رابطه با نابودی دشمنان به دست فرزندان اسلام و هوشیاری امام وقت بود. منظور گوینده سربازان امام زمان و خمینی بت شکن بود! بتهایی را که خمینی شکسته بود، عبارت بودند از زنان بارداری که با فرمان او به جوخه اعدام سپرده شدند؛ پدران و مادران شصت هفتاد ساله ای که بر اثر ضربات کابل، از کف پاهای قاچ خورده آنها خون بیرون می زد؛ دختران یازده دوازده ساله ای که رژیم و سربازان امام زمانش از آنها در زندان به عنوان جاسوس و خبرچین بهره می جستند و دست آخر به عقد پاسداران در می آوردند. بتها، نوزادان و اطفالی بودند که پدرها و مادرهایشان اعدام شده بودند. سربازان امام زمان باید این نوزادان، این بتها را در هم می شکستند! این سربازان امام زمان، همان بازجویان جلاّد اوین و کمیته مشترک و زندانهای دیگر در پهنه زندان بزرگتری به نام کشور ایران بودند.

بازجویان شلاق به دست، آیه ای از قرآن را چاشنی می کردند و بی هیچ

رحم و مروتی تا حد بیهوشی و مرگ شلاق را بر پیکر زندانی می چسباندند. شلاق از کف پای زندانی کنده می شد، به سرعت در اطراف می چرخید، هوا را می درید و با تمام قدرت و حرص بازجو بر بدن زندانی فرود می آمد. متهم قادر نبود کمترین حرکتی بکند، چون دستها و پاهای او در غل و زنجیر " نره غول های" به نام سربازان امام زمان بود. او اسیر بود. احتمالاً همه این سربازان امام زمان گمنام بوده و می باشند!

آخر شب بود. تب و لرز شدیدی در اندامم رسوخ کرده بود. دچار ضعف بودم و یارای تکان خوردن نداشتم. تنها خودم بودم که می دانستم وضع جسمانیم چگونه است؟ به هنگام خواب در باره حال خرابم به دوستانم توضیح دادم. هرگز اینگونه بد نبودم! دوستانم جایی را در محل خواب زنان باردار برایم آماده کردند تا بخوابم. صبح که بیدار باش زده شد از شدت تب نمی توانستم تکان بخورم. همچنین نتوانستم صبحانه بخورم.

منیژه البرزی دوست خوبم کنارم نشست، دستم را در دستش گرفت و آهسته گفت: مبارزه همین است. تو باید مراقب خودت باشی.

کسالتم شدید بود و نمی توانستم سخنی بر زبان برانم. هر آنچه را که می خواستم بگویم در عمل گفته بودم.

چند شبانه روز زیر پتو بودم. غذای کافی نمی خوردم و مقدار کمی هم که می خوردم با کمک دوستانم بود. وزن کم کرده بودم. ایلانا پای ثابت اتاق ما شده بود. او اکثر اوقاتش را کنار من می گذراند. در بند پیچیده بود که من با دیدن جنازه ها آنطور بیمار شده بودم. به همین دلیل بچه ها مرتب به دیدنم می آمدند، حتی کسانی را که نمی شناختم و حتی در ساعاتی که نیاز به خواب و استراحت داشتم.

پس از گذشت چند روز، کم کم قوای تحلیل رفته ام را باز یافتم. نشاط و تلاش به سراغم آمد و دوباره همان فریبای نماینده شدم. پر تلاش و سرزنده. اما بچه ها تصمیم دیگری گرفته بودند. متوجه شدم سیما به زندانیان اتاق می گفت که مرا از گروه کارگری خارج کرده بودند. در آن موقع فهمیدم هم اتاقی هایم مرا از انجام کارهای بند و اتاق کنار گذاشته بودند. گفتگوی من با آنها در این باره بدون نتیجه بود.

روزها یکی پس از دیگری سپری می شدند و در اسفندماه بود که مورد شناسایی سرور شجاعی (کاشانی) قرار گرفته بودم. از این رو مسئولان

زندان اوین بندم را تغییر دادند و از دوستانم جدا شدم. (۵)

بحران سیاسی خاص بیرون نبود یقه زندان و ما را هم گرفته بود و دوباره روزهای اضطراب و شب‌های بلا تکلیفی و بی‌خوابی به سراغم آمده بودند؛ تا کی و تا کجا؟ چندبار دیگر اتاق بازجویی می‌رفتم و دوباره همه چیز از سر گرفته می‌شد؟! چند بار ...

بعد از سال نو حیاط هواخوری بند پایین باز شده بود. در اغلب روزها پشت میله‌های پنجره اتاق شش در طبقه بالا می‌ایستادم و دوستانم را که در هواخوری بند پایین مشغول والیبال بازی و جست و خیز بودند تماشا می‌کردم. بدین ترتیب چندان دلتنگ آنها نمی‌شدم و آنها هم مرا می‌دیدند.

در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ بود که بلندگوی بند اعلام کرد: اسامی که خوانده می‌شود برای رفتن به زندان قزل حصار آماده شوند و به دفتر بند بیایند. اسامی زندانیان مختلفی را خواند. باور کردنش برایم دشوار بود من در لیست انتقال بودم. من می‌رفتم و از آن روز بعد به شعبه بازجویی مرا احضار نمی‌کردند تا پاسخ دهم: آذر (فریبا) پوراحمدی بودم یا فریبا مرزبان هستم.

هنوز در سالن انتظار بودیم و یکی از زندانیان مجاهد، که نامش اکرم بود، به کنارم آمد. او از زندانیان بند ۲۴۶ پایین بود. سلام آهسته‌ای کرد و گفت: منیژه (البرزی) برایت پیغامی دارد.

من با چشمان تشنه‌ام به او نگاه می‌کردم.

او ادامه داد: منیژه گفته است: " فریبا من همیشه چهره تو را در پشت میله‌ها می‌بینم."

من از او تشکر کردم و به عمق پیام منیژه اندیشیدم. خاطرات لحظات و روزهایی را که با او در بند پایین گذرانده بودم، همچون لحظاتی نو در ذهنم زنده کردم. او در ذهن من برای همیشه زنده است.

اکرم ادامه داد: هنگامی که بلندگو نام تو را خواند، دوستان همبندی سابق از شدت خوشحالی از جای پریدند و با شادی گفتند: آخ جون! فریبا منتقل می‌شود.

او برایم عکس‌العمل دوستانم را شرح داد و من خوشحال بودم از این که دوستان خوب و باارزشی داشتم. آنها کم و بیش در باره پرونده‌ام اطلاعاتی داشتند و با انتقال من از نگرانی آنها نسبت به وضعیت

من کاسته می شد.

به او گفتم: با این حال که می روم و از جهنم اوین می گریزم ولی دلتنگ دوستان و نگران آنها هستم. تلخی زندگی همین است، دل بستن و جدایی.

منیژه دانشجو، مجرد و ریز نقش بود. او پس از طی کردن دوران بازجویی و تحمل شکنجه های سخت در یکی از بیدادگاه های جمهوری اسلامی محاکمه شد. و من در بند تنبیهی زندان قزل حصار بودم که در نهایت ناباوری و تاسف خبر اعدام او را دریافت می کردم. منیژه البرزی در ۱ / ۴ / ۱۳۶۱ به جوخه اعدام سپرده شده بود.

یاد یاران یاد همبندیان یاد باد.

لندن

مهرماه ۱۳۹۱

gozide۱@gmail.com

www.gozide.com

Face book: Gozide Selective

پی نویس:

نقل از فصل پنجم کتاب «تاریخ زنده» بقلم نویسنده

۱- " همیشه چهره تو را در پشت میله ها می بینم " . پیامی است که از سوی منیژه البرزی دریافت کرده بودم.

۲- استفاده از اطلاعات موجود در این مقاله با ذکر منبع آزاد است.

۳- زیر حکمی به زندانیانی گفته می شد که منتظر اجرای حکم اعدام بودند و یا احتمال می رفت زندانی محکوم به اعدام شود و منتظر دریافت محکومیت به اعدام بود.

۴- حسین الله کرم در خاطرات خود تعریفی نزدیک به آنچه دیده بودم را منتشر ساخته است. منتشر در وب سایت پیک نت

۵- سرور شجاعی کاشانی از هواداران رزمندگان سابق بود. او اهل کاشان بود و در رابطه با دوست عزیزی با او آشنا شده بودم در تهران در سال ۱۳۵۹. سرور در اوائل سال شصت به همراه عده ای از فعالان خط ۳ در کاشان دستگیر شده و سپس آنها را به زندان اوین منتقل کرده بودند. ۱۲ نفر از گروه انتقالی به اوین به اعدام محکوم می شوند و سرور یکی از آنهاست. در شب اجرای حکم اعدام، سرور شجاعی از ترس اعدام توبه می کند و مسئولان زندان او را به بند بازمی گردانند اما نامزد او و خواهر دوستم به اتفاق سایرین به جوخه اعدام سپرده می شوند. سرور شجاعی این بار در این جهت فعال شده بود و سر و جان همه را فدای خمینی جنایت کار می کرد؛ او در زندان کار می کرد. مرا شناسایی کرد و تا می توانست بر علیه من گزارش غیرواقعی داده بود و شایعات بسیاری را در زندان پخش کرد.